

آزادی و دموکراسی*

(قرائتی اسلامی)

سید محمد حسین فضل الله مجید مرادی

بین محققان مسلمان، مناقشات و مباحث فکری فراوانی پیرامون مسأله «جایگاه آزادیها در اسلام» در گرفته است تا میزان آزادی جامعه و فرد را در فعالیتهای شخصی ای که به ویژگیهای فردی او مربوط می شود - مانند اعمال و مواضع و جایگاههایی که موافق تمایل و سلیقه اوست - مشخص کنند و اندازه این آزادی را در سطح مواضع سیاسی؛ مانند مبارزه با حکومت یا حمایت از آن در داخل حکومت اسلامی و در صورت غیاب دولت در جامعه اسلامی و یا گرایش به حزب و قرار گرفتن در دایره حزبی ای که کم و بیش از اساس یا جزییات اسلام منحرف شده است، بررسی کنند .

می توانیم این سؤال را به شکل دیگری هم مطرح کنیم که به مقوله کلی آزادی مرتبط

* - این مقاله با عنوان «قراءة اسلامية سريعة لمفهوم الحرية والديمقراطية في الجانب الفكري الحضاري» در مجله «المنطلق» الاتحاد الاسلامي لطلبة اللبنانيين (اتحادیه دانشجویان مسلمان لبنان) شماره ۶۵ - صص ۴ - ۲۱ منتشر شده است.

می شود. اینکه آیا در اسلام چیزی به نام آزادی فکری یا آزادی دینی و یا آزادی سیاسی وجود دارد که در سایه آن انسان بتواند هر طور که خواست فکر کند و اندیشه اش را ابراز نماید و آیا انسان این حق را دارد که به هر دینی که خواست بگردد بی آنکه از فشار قدرت یا جامعه، بیمی به خود راه دهد؟.

آیا مردم حق دارند در زمینه سیاسی وارد تشکلهای حزبی ای شوند که بر اساس اندیشه ای خاص - با قطع نظر از اینکه این اندیشه با اندیشه اسلام همگون یا ناهمگون باشد - پا گرفته و می کوشد تا با تحکیم پایگاه مردمی خویش به قدرت و حکومت دست یابد؟

یا این که در اسلام آزادی وجود ندارد جز برای آنان که به لحاظ اندیشه و عمل و شریعت، محتوای اسلامی داشته باشند و اسلام به خطوط انحرافی اجازه بر خورداری از آزادی در جامعه اسلامی را نمی دهد؟

به دنبال این، سؤال بزرگی رخ می نماید و آن این است که آیا اسلام به لحاظ فکری و شیوه عملی، دموکراتیک است و دموکراسی در نهاد شیوه فکری اسلام نهفته است یا اینکه به لحاظ محتوای فکری و شیوه عملی، اسلام و دموکراسی ناهمگونند و تنها در فرض حرکت آزادانه در مسیر اسلام اشتراک دارند .

شاید رأی غالب متفکران اسلامی این باشد که آزادی گسترده ای که در این پرسش مطرح شده است، در دین اسلام که خداوند پیامبرانش را برای نشر آن و هدایت مردم به راه راست و حرکت در مسیر ایمان به خدا و پیامبران و کتابهای آسمانی و فرشتگان و روز رستاخیز، فرستاده است، مفهومی می ندارد؛ زیرا اسلام فتنه گری در امر دین را که تلاش کافران و مشرکان در دور کردن مسلمانان از دینشان با استفاده از وسایل مختلف مانند خشونت و نرمش، نشانه آن است، محکوم کرده و آن را از عناوین شرعی قتال مسلمانان با کافران بر شمرده است. چنانکه در این سخن خدای متعال آمده است: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ فَإِنَّ لَنتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ الظَّالِمِينَ﴾^(۱) (و با آنان بجنگید تا فتنه ای نباشد و دین مخصوص خدا شود پس اگر دست برداشتند، تجاوز مگر بر

ستمکاران روانیست.

بنا بر این چگونه ممکن است که اسلام به کافران و گمراهان اجازه دهد تا در سایه دولت اسلامی و درون جامعه اسلامی از آزادی سیاسی و آزادی فکری استفاده کنند و مسلمانان را به گمراهی بکشانند و یا موقعیت غیر مسلمانان را در کفر و گمراهی تثبیت نمایند و بکوشند تا به جایگاههای قدرت در درون جامعه اسلامی دست یازند؟ وانگهی این کار، فرصتی را که مسلمانان برای داخل کردن غیر مسلمانان به دین اسلام دارند، تباہ خواهد کرد. وقتی که صورت مسأله چنین باشد که حزبی بخواهد برای از بین بردن حکومت اسلامی به سوی دستیابی به قدرت خیز بردارد، چگونه ممکن است که اسلام مجال ساقط کردن حکومت اسلامی را به هر طرح فکری یا سیاسی ای بدهد؟!

همچنین در میان واجبات شرعی اجتماعی، واجب امر به معروف و نهی از منکر را در برابر خود می بینیم که حتی آزادی انسان مسلمان را در انجام عمل منکر یا ترک معروف بر نمی تابد و اجازه نمی دهد؛ زیرا بر امت اسلامی واجب شده است که چنین شخصی را از منکر - در شرایط شرعی خاص - منع کنند. منکر در جایی است که آزادی فردی شخص در انجام اعمال و اقوال بر اساس هوس و شهوت غریزی با حکم شرعی هماهنگ نباشد و یا مخالف آن باشد. آزادی انسان، در محدوده قانون شرع و در دایره نظم عمومی جامعه است.

در کنار این استدلال می بینیم که فقها بر حرمت حفظ کتب ضلال و یخس آن در بین مردم اجماع کرده اند؛ زیرا این کار جامعه را در معرض رواج فساد و گمراهی قرار می دهد و نیز چنین استدلال می کنند که این مسأله از مسایلی است که عقل، مستقلاً به قبح آن حکم می کند و با توجه به ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع در حکمی که علت آن را عقل به طور قطعی دریافته است، بر این استدلال اضافه می کنند که ما از ذوق شارع حکیم در می یابیم که او با گشودن دریچه های کفر و گمراهی به روی مردم موافق نیست؛ زیرا حکمت او بر تحکیم پایه های حق به عنوان ستون استوار انسان و زندگی تأکید دارد، چنانکه از این دو آیه در می یابیم: ﴿بل تقدفها بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم

الویل مما تصنعون»^(۱) (بلکه حق را بر باطل فرو می افکنیم، پس آن را در هم می شکنند و به ناگاه آن نابود می گردد) و: ﴿و ما خلقنا السماوات والارض وما بينهما لاعبین ما خلقناهما الا بالحق﴾^(۲) (و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است، به بازی نیافریده ایم. آنها را جز به حق نیافریدیم.) با توجه به اینکه خداوند، بنای آسمانها و زمین را بر حق نهاده و اراده کرده است که حق بر باطل هجوم برد و آن را در هم بشکند و ریشه کن کند، چگونه ممکن است به مردم اجازه دهد که در باطل غوطه ور گردند و در تقویت و تثبیت و ترفیع آن بکوشند، چندان که باطل در دلها و افکارشان وارد شود؟

نتیجه این خواهد بود که خداوندی که همه رسولان را فرستاد و رسالتها را بر دوششان نهاد تا به مردم برسانند و هدایتشان کنند، امکان ندارد که به خط گمراهی و فساد در تمام اشکال و صور آن اجازه دهد تا آزادانه در جامعه اسلامی به فعالیت فکری و عملی بپردازد و بنویسد و بگوید.

بنا بر این باطل به هر شکلی که در آید باید از عرصه حیات انسانی عقب بنشیند و حق باید خود را با دقت و گستردگی تمام بر عقل انسانها تحمیل کند.

اما نظر دیگری هم وجود دارد که بر آزادی فکری به مفهوم اسلامی آن تأکید می ورزد و مسأله را چنین مطرح می کند که اساساً آزادی، جزئی از دیدگاه اندیشه اسلامی است که به اراده آزاد انسان که بر اساس آن سرنوشت خود را در دنیا و آخرت تعیین و به لحاظ دارا بودن اختیار کامل، مسئولیت آن را تحمل می کند رویکردی باز و روشن دارد. در این جا به این آیه قرآن بر می خوریم که: ﴿لا إكراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی﴾^(۳) (در دین هیچ اجباری نیست. و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است).

از این آیه می فهمیم که خداوند اراده نکرده است تا احدی را با اکراه به گرویدن به دین خویش وادارد. پس هر انسانی حق دارد تا سر نوشت و خط سیر خویش را انتخاب نماید و آزاد است تا دین خویش را که نماد باورهای او و مسیر حرکت اوست، برگزیند، بی آنکه در سطح جامعه به مشکل حادّی برخورد. زیرا خداوند از او خواسته است تا

عناصر رشد و سر چشمه‌های گمراهی را بررسی و مطالعه کند تا با فکر آزاد، موضع خویش را نسبت به این دو مشخص کند.

آیه دیگری از قرآن چنین می‌گوید: ﴿افأنت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین﴾^(۱) (پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که بگردند؟)، ملاحظه می‌کنیم که قرآن در عین حال که به لحاظ عملی، قدرت پیامبر را بر واداشتن مردم به ایمان ناخواسته انکار می‌کند، چنین می‌فهماند که انسان‌ها به سبب عناصر فکری و درونی‌ای که خداوند به آنان بخشیده است در انتخاب ایمان آزادند. پس هیچ کس حق ندارد در صورتی که انسانها ایمان را اختیار نکردند، آنان را به اختیار ایمان اجبار کند؛ این مطلب را از آیه بعدی در می‌یابیم که: ﴿وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر﴾^(۲) (وبگو: حق از پروردگارتان [رسیده] است پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند). این آیه به ما می‌گوید که مسؤولیت رسول این است که حق را به صورت مشروح به مردم عرضه کند و اختیار انتخاب ایمان و کفر را به خودشان وانهد که اگر کافر شدند خود در آخرت مسؤول کفر خویشند، چنانکه بخش پایانی آیه به این امر اشاره دارد: ﴿انا اعتدنا للظالمین ناراً احاطت بهم سرادقها﴾^(۳) (که ما برای ستمگران آتش آمده کرده‌ایم که پرده‌هایش آنان را در بر می‌گیرد). آیا معنی این سخن آن است که خداوند به مردم اجازه داده تا به او کفر ورزند، آنگونه که گویی این امر، یک مسأله شخصی و آزادی نیز یکی از عناوین شرعی اسلام می‌باشد و بنا بر این اسلام اجازه نمی‌دهد که مسلمانی که کفر را اختیار کرده است (مرتد)، تحت فشار قرار گیرد؛ بلکه بر اساس قاعده آزادی که انسان را در انتخاب عقیده‌اش به لحاظ ایمان و کفر آزاد قرار داده، به انسان مسلمان آزادی انتخاب کفر را هم داده است!!؟

جواب این است که این آیات در دو محور قابل بررسی است.

محور نخست: این دسته از آیات نقش و وظیفه پیامبر را به عنوان یک مبلغ مشخص می‌کند و برنامه کار او را در مسیر رسالت و دعوت معین می‌نماید. در این مرحله، کار

پیامبر این نیست که مردم را به اجبار مسلمان کند یا باورهای ایمانی آنان را از راههای غیر عادی یا با ابزار عینی کشف نماید، چنانکه اگر در آنان ایمانی نیافت در کار خویش سست شود. بلکه در این مرحله تنها نقش او در کار پیامبرانه اش این است که با استفاده از همه ابزارهای قانع کننده، تمام افکار رسالت خویش را با تفصیل خطوط عقیدتی و تشریحی آن به مردم ابلاغ و در این جهت گیری تمام نیرویش را به کار گیرد. هنگامی که چنین کرد، کارش از این جهت پایان یافته است؛ زیرا او نمی تواند جز از راه سخن و حکمت و اسلوب و اشاره به عقل انسانها راه یابد.

محور دوم: ایمان و کفر مسؤولیت هر انسانی است که در مسیر حرکت اندیشه حقیقت جویش، دعوت شده است.

خداوند همه عناصر فکری و معنوی را به کار گرفته است تا برای او مشخص کند که در امر ایمان، دارای اختیار است زیرا مسأله بسیار روشن است، چون رشد از گمراهی باز شناخته شده و این مسأله جای هیچ شبهه‌ای را باقی نگذاشته است. و اگر نقطه ابهام یا مسأله پیچیده‌ای هم وجود داشته و نیاز به سؤال باشد، لازم است که از اهل دانش و خرد بپرسد. به این ترتیب، آیات قرآن تأکید دارد که کافر در انتخاب کفر به هیچ روی معذور نیست و از این روست که خداوند در جهان آخرت مسؤولیت کفر را به دوش خود او می گذارد و چه بسا در دنیا هم مسؤولیتهای خاصی را متوجه او می داند؛ زیرا خداوند مسأله کفر و ایمان را مسأله‌ای شخصی و تابع سلیقه فردی قرار نداده است؛ بلکه از مسایل فکری‌ای است که با مسؤولیت عمومی انسانها نسبت به سیر در مسیر ایمان به عنوان تنها راه‌هایی در دنیا و آخرت پیوند دارد.

فقه‌های اسلام در باره حکم مرتدی که پس از اسلام کفر را برگزیده است، گفته‌اند که باید او را به اجبار از اعلان ارتداد منع کرد و اگر نپذیرفت و ادامه داد، حکم او قتل است. گروهی از مسلمانان حکم مرتد ملی را از حکم مرتد فطری جدا کرده‌اند و گفته‌اند که مرتد ملی که کافر بوده و مسلمان شده و دیگر بار به کفر برگشته است، پیش از قتل توبه داده می شود و مرتد فطری که مسلمان متولد شده بی آنکه توبه داده شود، کشته می شود... سخنان تازه‌ای هم از سوی برخی نویسندگان مسلمان به گوش می رسد که با

توجه به برخی شک و ابهامها به احتیاط در مسأله قتل مرتد فرامی خواند .
 روشن است که مسأله ارتداد ربطی به مسأله آزادی عقیده ندارد. هر چند هواخواهان آزادی گاه این حکم را نوعی ظلم و ستم در حق انسان به شمار می آورند، اما چنین به ذهن خطور می کند که این مسأله به مسأله آزادی عقیده مربوط نمی شود؛ بلکه با مسأله گرایش عملی به هویت اسلامی اصطکاک پیدا می کند؛ به این صورت که ردّ وانکار این هویت از سوی مرتد در نظم عمومی خلل ایجاد می کند؛ زیرا هویت جامعه اسلامی ودولت اسلامی نه تابع جغرافیا که تابع عقیده - به مفهوم عام آن - است چه این عقیده به لحاظ محتوا عمق داشته باشد یا نه. چرا که در عقیده، به اظهار اسلام و به زبان آوردن شهادتین اکتفا می شود، حتی اگر شخص از عمق دل به اسلام ایمان نیاورده باشد. در این صورت اسلام او صرفاً در حد گرایش به جامعه اسلامی و التزام به هویت و نظم اجتماعی است، درست مانند تعلق به وطن معینی که شخص آن را احساس می کند.
 این امر سبب می شود که ارتداد نوعی سرکشی و عصیان بر هویت عمومی جامعه به شمار آید که موجب اخلال در آرامش جامعه می شود و شورش بر جامعه در دایره خیانت بزرگ قرار می گیرد.

کسانی که می گویند؛ انسان حق دارد آنگونه که دوست دارد به مسایل مربوط به ایمان و زندگی فکر کند و باز داشتن انسان مسلمان از ارتداد، دشمنی با انسانیت و ظلم به حقوق انسانی است و انسان می خواهد از جایگاه شک که یک نوع شیوه فکری سخن گفتن از موضوع مورد نزاع برای رسیدن به حقیقت است، دیگران را به شک در معتقدات خویش بیندازد؛ زیرا شک همه طرفهای گفت و گو و امی دارد تا به علامتهای پرسشی که در مسأله فکری ایمان مطرح است، توجه کنند؛ جوابشان این است که اسلام به انسان آزادی فکری داده است. بنا بر این انسان حق دارد در همه امور به شیوه خود و با آزادی کامل فکر کند؛ اما تفکر حالتی سلیقه ای نیست که تابع خواسته های شخصی باشد؛ بلکه اگر موضوع مورد تفکر مسایل حیاتی کلان باشد با سرنوشت انسان گره می خورد.

با توجه به این امر، اسلام تأکید دارد عقل حجت خدا بر خلق او و رسول درون انسان است. خداوند از انسان خواسته است تا این عقل را در بر خورد با همه امور به کار بیندازد

چندان که با پایه‌های عقیدتی و عملی ثابت، مسؤلیت تفکر خویش را تحمل کند. این امر بر او ایجاب می‌کند که همه احتمالات ذهنی را بررسی کند و با همه داده‌های فکری طرح شده رو به رو شود و با همه متخصصان در این زمینه گفت و گو کند تا در تمام افکار متضادی که بر می‌گزیند، حجت رسایی داشته باشد.

در این فضا، او حق دارد که اگر به طور کامل قانع نشد، در اموری که نمی‌تواند به نتیجه مثبت برسد، شک کند. اسلام هم شک را حالتی منفی و جرمی نمی‌شمارد؛ زیرا شک حالتی انسانی است که از فقدان عناصر یقین‌آور نشات می‌گیرد و چه بسا در مسیر حرکت فکری انسان به سمت ناشناخته‌ها، حالتی طبیعی باشد.

در قرآن هم مشاهده می‌کنیم که در شیوه اسلامی طرح گفت‌وگو با مخالف، بر این نکته تأکید می‌شود، با این بیان که: ﴿وَأَنَا وَإِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ با این بیان خداوند می‌خواهد تا با اشاره به جایگاه شک که آن را شیوه فکری سخن‌گفتن از موضوع مورد نزاع برای رسیدن به حقیقت می‌داند، دیگران را به شک در معتقدات خویش بیندازد؛ چرا که شک همه طرفهای گفت‌وگو را و می‌دارد تا در بررسی تفکر ایمان از نقطه‌های پرسش آغاز کنند.

در حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که: «لو انّ الناس اذا جهلوا وقفوا ولم يجحدوا لم يكفروا» اگر انسان‌ها هنگام جهل [به مسائل عقیدتی] توقف کنند و انکار نکنند، کافر نخواهند بود.

در حدیثی دیگر از امام می‌پرسند: حکم کسی که در خدا و رسولش شک کند، چیست؟ امام (ع) پاسخ می‌دهد: کافر است.

آنگاه امام می‌گوید: «انما يكفر اذا جحد» تنها در صورتی کافر است که انکار کند. از این مطلب در می‌یابیم که بعد منفی مسأله آنجاست که شک به جای آنکه مبنای بحث و تفکر باشد، پایه ردّ و انکار قرار گیرد. یعنی اینکه کفر ریشه در عقده درونی دارد نه ریشه در اندیشه؛ زیرا کفر هم اجازه نمی‌دهد فکری بدون پایه و دلیل مردود به شمار آید و این شیوه برای نفی فکری یک عقیده ارزشی ندارد؛ چرا که انسان در این شرایط دلیلی برای نفی ندارد؛ بلکه تمام دارایی او مشتت از عناصر شک است.

بنا بر این، انسان باید در فضای گفت و گو حقیقت یابی از حالت شک عبور کند. در این فضا او بر خوردار از آزادی فکری است. اسلام نمی خواهد او را از طرح مسایل به شیوه یاد شده باز دارد؛ زیرا معنای این کار بستن باب گفت و گو پیرامون عقیده است و نتیجه این خواهد بود که انسان مجبور شود تا بی اختیار، عقایدی را بپذیرد.

این شیوه با اسلوب اسلام که تقلید در عقیده و جمود نا آگاهانه در سنتها و میراث گذشته را رد می کند، سازگار است؛ زیرا نظر اسلام در عرصه بحث و جدل این است که «لیهلك من هلك عن بينه ويحيى من حيى عن بينه».

پس در هر دو حالت چاره ای جز عرضه دلایل محکم و روشن نیست. بسیاری از آیات، ورود در عرصه گفت و گوی قرآنی را به ما توصیه می کند. تاریخ اسلامی نیز برای ما از جلسات گفت و گوی آزاد در مسایل اسلامی بین مسلمانان و زندیقان و پیروان ادیان و افکار دیگر حکایت می کند، بی آنکه هیچ تلاشی برای اعمال فشار و خشونت بر طرف مخالف صورت پذیرد. تاریخ نویسان از گفتمان فکری بین امام جعفر صادق علیه السلام و جمعی از ملحدان و زندیقان در باره مسأله وجود خدا و مسایل عبادی دیگر مانند حج و ... خبر می دهند که این گفتمانها در صحن مسجد الحرام در مکه انجام می شد بی آنکه امام علیه السلام هیچ گونه خشونت و تندی گفتاری یا رفتاری در برابر طرف مقابل که گاه سخنان تند و تحریک کننده بر زبان می آورد، از خود نشان دهد. امام علیه السلام در برابر سخن ناشایست طرف مقابل، بازتابی جز آرامش و نرمش فزونتر و حفظ تعادل روش و محتوای فکری خویش نداشت.

به این ترتیب در می یابیم که اسلام نه تنها ابراز رأی مخالف را در عرصه فکری و به شیوه مسوولانه می پذیرد؛ بلکه به مبلغان خود سفارش می کند تا مردم را به این سمت راهنمایی کنند و شعار اسلامی در برابر رأی مخالف این باشد که: فکر کن تا من هم فکرم را به تو عرضه دارم. یا از هر آنچه که در فکر تو می گذرد سخن بگو، تمام پرسشهایت را و همه دلایل مخالفت را مطرح کن تا من هم به بهترین شیوه با تو سخن بگویم و به بهترین وجه با تو بحث و جدل کنم تا با بیان نظر خود که استوارترین اندیشه هاست، تو را راه بنمایم.

مسأله حکم مرتد در اسلام، حکم یک مسأله فکری به شمار نمی آید؛ بلکه حکمی است که شرایط واقعی و عینی جامعه اسلامی برای ایجاد توازن در درون خویش، آن را می طلبد. از این رو انسان مسلمان از سرکشی و شورش بر عقیده با اعلان خروج از آن منع می شود و فرصت گسترده‌ای به او داده می شود که به طور مفصل وارد بحث و گفت‌وگو پیرامون تمام پرسشها و نقاط ابهام فکری شود، تا اینکه بدون هیچ فشار و اکراهی به طور اختیاری قانع شود. اسلام حالت شک درونی یا تزلزل فکری‌ای را که در پی یافتن ثبات است، محترم می شمارد. مسأله مرتد از دید شرع، فتنه علنی و سرکش آشکار است که گاه دیگران را نیز به طغیان و تمرد بر نظم عمومی وامی دارد. آنچه از دید شرع محکوم است همین حالت است نه طرح اندیشه مخالف درباره موضوعات.

این مطلب را از حکم اسلام نسبت به غیر مسلمانان از اهل کتاب نیز استنباط می کنیم که حق آنان را در عمل به شرایع دینی خویش پذیرفته است بی آنکه کسی حق داشته باشد متعرض آنان شود. البته این آزادی عمل در دایره نظمی است که دولت اسلامی برای همزیستی بین مسلمانان و اهل کتاب بر اساس حفظ سلامت جامعه و حفظ توان اسلام در مسیر دعوت، به وجود می آورد.

بسیاری از محققان و حتی فعالان اسلامی، بین انکار عقیده اسلامی از سوی مسلمان در دایره ارتداد و بین مسأله آزادی گفت‌وگو درباره مبانی فکری انکار عقیده، خلط کرده‌اند و این دورا از هم تمیز نداده‌اند. درست است که خداوند به انسان مسلمان، آزادی خروج رسمی از اسلام را نداده است؛ اما باب بحث و جست‌وجوی حقیقت را نبسته است تا او در طرح موضوع، در چارچوب فکری از آزادی‌اش استفاده کند. در نتیجه انسان مسلمان در تعقیب دغدغه‌های فکری خویش و شبهات دیگران همواره در حالت اندیشه و تفکر باقی خواهد ماند.

در حالی که اسلام، مسلمانانی را که ایمان به قلوبشان وارد نشده است، بر آنچه در دلشان می‌گذرد محاسبه و بازخواست نکرده و بلکه به ابراز مسلمانی‌شان که اعتراف به سیادت قانون اسلام بر دولت و یا جامعه است، اکتفا نموده است، طبیعی است که انسانها را به سبب تشکیک فکری‌ای که برای یافتن حقیقت و راه‌یابی به آرامش ایمانی مطرح

می‌کنند، باز خواست نکند. شاید مبنای مسأله آزادی دینی هم همین موضوع باشد؛ زیرا اسلام نمی‌پسندد که انسان بدون دلیل به کفر گرایش پیدا کند، همانگونه که نمی‌خواهد بدون اساس و مبنا ایمان بیاورد.

لازم است به طور دقیق برخی از نقاط ابهام و اشکال را در موضوع آزادی بررسی کنیم:

نقطه نخست: عقیده اسلامی قرآنی بر آزادی انسان در انتخاب تأکید می‌ورزد؛ اما در عین حال اصرار دارد که حقیقت ثابت و غیر قابل تغییر در اصول و فروع عقیدتی اسلام نهفته است، به طوری که عقیده اسلامی تنها راه قابل گزینشی است که با اسلوب فکر سلیم همخوانی دارد. زیرا این عقیده است که دارای مبانی قوی برهانی و استدلالی است؛ در حالی که آرای دیگر از استدلال قوی برخوردار نیستند و این امر یعنی اینکه انتخاب کفر انتخابی اشتباه و تحت تأثیر غفلت و ناهشیاری بوده است.

سؤالی که در اینجا طرح می‌شود، این است که آیا اسلام انسان را در دایره ویژه خود (اسلام) محاصره می‌کند و از تلاش برای ورود به عرصه جدال فکری با طرحهایی که در برابر عقیده اسلامی مطرح می‌شود، باز می‌دارد؟

پاسخ: برداشت ما از شیوه قرآن در طرح افکار مخالف و مشاهده این حقیقت که قرآن همه اصول فکری کفر را ذکر کرده و به آن جاودانگی بخشیده است، حکایت از آن دارد که اسلام فکر مخالف را به ورود در جدال علنی پیرامون همه موضوعات اختلافی فرا می‌خواند، چه اینکه این بحث و جدل با مقایسه و تطبیق فکر ایمان و فکر کفر انجام پذیرد و یا اینکه فکر مخالف آزادی ابراز نظر خویش را به طور مستقل داشته باشد و آنگاه اسلام با تمام نیرو با آن رویارو شود و مرزهای بین حق و باطل را به صورت مستدل برای مردم مشخص کند.

برخی موافق نیستند که باطل، آزادی ابراز نظر داشته باشد مگر در شرایطی که بلافاصله از سوی حق ردّ شود تا باطل اجازه نیابد حتی به اندازه زمانی اندک هم بر افکار مردم تأثیر بگذارد؛ زیرا این تسامح آزاد منشانه با تعهد و التزام اسلام نسبت به حق - به عنوان تنها راه عقیدتی و فکری حیات - ناسازگار است.

اما ما فکر می‌کنیم که مسأله این قدر هم ساده نیست. چرا که گاهی شرایط ایجاب می‌کند که به فکر مخالف آزادی ابراز نظر بدهی. زیرا سخت‌گیری و شدت به خرج دادن نسبت به فکر مخالف گاه سبب می‌شود که احساسات و افکار توده مردم با آن همراه شود و مردم چنین پندارند که آن فکر مخالف دارای قوتی است که اسلام‌گرایان یا اهل تفکر دینی از آن بیم دارند و ناچار شده‌اند که برای در امان ماندن از آثار آن، نسبت به آن شدت و خشونت به خرج دهند. در حالی که آزاد گذاشتن آن نشانه این است که این تفکر چندان قدرت و اهمیتی ندارد که اسلام از علنی شدن آن بترسد و هر لحظه می‌توان بی هیچ مشکلی تأثیرات به جا مانده از آن از اذهان مردم زایل کرد.

وانگهی شاید چندان فرقی نباشد بین اینکه فکری به شیوه مقایسه‌ای و تطبیقی و پیوسته و مستقیم عرضه شود یا اینکه به صورت منفرد و منفصل و منزوی مطرح گردد. زیرا بیم تأثیر افکار مخالف در هر دو حالت چندان تفاوت ندارد و چه بسا عرضه فکر به صورت غیر تطبیقی برای فکر آرام و متوازن فرصت مناسبی پدید آورد تا به شیوه‌ای عقلانی و نظم یافته وارد مباحثه شود که اگر این فکر به صورت پیوسته و موازی با افکار دیگر وارد میدان چالش می‌شد، چنین فرصت مناسبی را نمی‌یافت.

در تجربه‌های انسانی هم مشاهده می‌کنیم که آزاد گذاردن فکر مخالف به فکر حقانی کمک می‌کند تا در ذهنیت انسانها ریشه بدواند، در حالی که سخت گرفتن و زورگویی نسبت به آن کمکی به تعمیق فکر حقانی نمی‌کند؛ زیرا عوامل روانی و بستر اجتماعی، در تعیین کارکرد مثبت و منفی مسأله باز گذاردن و بسته نهادن اندیشه مخالف، تأثیر فراوان دارد.

در یک جمله باید بگوییم که مسأله این است که حق بتواند در برابر چالشها بر شیوه و محتوای خویش پابفشارد. بنا بر این باید ابزارها و اسلوبها را به لحاظ نتایجی که در پی دارند و با در نظر گرفتن موارد زیر مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم:

۱- نیاز شرایط و مرحله‌ای که در آن قرار داریم.

۲- توجه به ذهنیت عامه و بستر فرهنگی جامعه.

۳- عوامل مؤثر.

زیرا گاهی طبیعت مرحله‌ای که در آن قرار داریم، نیاز به آزادی را ایجاب می‌کند، چندان که تنگ کردن فضا، حرکتی منفی و خلاف غرض می‌شود و گاه تنگ کردن فضا برای رویارویی با اندیشه مخالف است حرکتی مثبت به شمار می‌رود. بنا بر این چاره‌ای جز تعقیب و مطالعه عناصر خارجی موضوع نیست.

نقطه دوم: آیا در اسلام آزادیهای سیاسی پذیرفته شده است در حدی که انسان مسلمان آزاد باشد تا رأی سیاسی‌ای را که می‌خواهد برگزیند یا حکومت و سیاست و موضع‌گیری حاکم اسلامی را مورد نقد قرار دهد یا با مسائل جامعه به شیوه‌ای که هیچ‌گونه اعتراف به حق جامعه و ثبات آن را بر نتابد، رو به رو شود؟

سؤال: آیا اسلام تعدد حزبی را در دایره اسلامی یا در دایره‌ای وسیع‌تر پذیرفته شده است؟

پاسخ: اختلاف نظر سیاسی مانند اختلاف رأی اجتهادی است. البته این اجتهاد باید تابع اصول شرعی باشد قواعد فقهی و سلامت شرعی آن را قواعد فقهی تأیید کرده باشد.

اختلاف نظر سیاسی در نظر اسلام نه تنها مقبول است؛ بلکه حتی می‌بینیم که به طور اکید از مردم دعوت می‌شود تا در هنگام خطاها و انحرافات که ممکن است حاکم بدان دچار شود با او رویارو شوند و به اصل امر به معروف و نهی از منکر عمل نمایند. در نهج البلاغه آمده است که علی علیه السلام خطاب به امت چنین گفت: «فلا تکفوا عن مشورة بحق او مقالة بعدل فان من استثقل الحق ان یقال له والعدل ان یعوض علیه کان العمل بهما علیه اثقل»، از سخن گفتن به حق و مشورت همراه با عدالت خودداری نکنید، پس به راستی من در نزد خودم بالاتر از آن نیستم که هرگز مرتکب خطایی نشوم.

سیره عملی رایج بین مسلمانان در عهد خلافت نخستین نیز چنین بوده است که آنان از موضع انتقاد با خلیفه روبه‌رو می‌شدند و آنجا که می‌دیدند خلیفه خطا کار است با او وارد نزاع می‌شدند.

اگر هم گروهی به گروه منتقد به سبب خطا کار دانستن خلیفه خرده می‌گرفتند، از آن رو نبود که اساساً با انتقاد مخالف باشند؛ بلکه معتقد بودند موضع‌گیری علیه خلیفه و دید

منفی نسبت به او ناشی از خطای فهم و دید مخالفان است .

موضوع نقد حاکم چیزی نبود که مسلمانان از پیش خود اجتهاد کرده باشند؛ بلکه شیوه‌ای عملی بود که از رسول خدا ﷺ فرا گرفته بودند آنجا که در روزهای واپسین عمر خویش بین مردم ایستاد و آنان را مورد خطاب قرار داد: «انکم لا تمسکون علیّ بشیء اثنی ما احللت الا ما احلّ القرآن وما حرمت الا ما حرّم القرآن» ای مردم بر من چیزی نبندید؛ زیرا که من حلال نگردانیدم جز حلال قرآن را و حرام نگردانیدم جز حرام قرآن را. مسلمانان هم از او آموخته بودند که امت باید مراقب رهبری باشد که در هماهنگی و ناهماهنگی رهبری اش با خط اسلام و شناخت چهره حق و باطل در رفتارش و درک خطا و صواب در حکمش مسؤول است. و بر رهبری لازم است که نسبت به همه شؤون مسؤولیت خویش و همسازی با اصول اساسی و کلان اسلام در برابر مردم حساب پس دهد.

پیامبر ﷺ اگر چه در امر دعوت و حکومت و رفتارش معصوم است و گرد هیچ خطا و انحرافی بردامش نمی‌نشیند؛ اما با محاسبه خویش در برابر مردم - با آن که او پیامبر است و مسؤول در برابر مردم - می‌خواهد نمونه مثالی رهبری امت را نشان دهد. زیرا اگر چه امت، نسبت به رهبری معصوم مطمئن است؛ اما نمی‌تواند از سلامت جایگاه و موضع‌گیری و رفتار رهبری غیر معصوم نسبت به خویش مطمئن باشد. بنا بر این خط انتقاد در مسیر سیاسی‌ای که امت و رهبری را با هم مسؤول می‌داند، باید وجود داشته باش .

با توجه به آنچه گفته آمد، نظام اسلامی باید به امت آزادی سیاسی‌ای بدهد که بر اساس آن تضارب آرای متنوع و تبادل نظرهای مختلف در قالبی که به لحاظ اسلوب و محتوا و استراتژی و تاکتیک نمونه باشد، پدید آید.

درباره باز با بسته بودن سیاست به روی جهان کفر و استکبار، در میان امت اختلاف نظر وجود دارد. در این باره باید مصلحت اسلامی برتر در ارتباط با دیگران در عین دوری جستن از دوستی و محبت کفار، بررسی شود.

بعضی بر آنند که در این مرحله ضروری است که باب رابطه را بسته نگه داریم؛ زیرا

رابطه، توازن اقتصادی جامعه اسلامی را به هم می‌زند و یا به مستکبران فرصت می‌دهد تا با سوء استفاده از نیازهای اقتصادی کشور اسلامی به مصرف یا تولید، بر سیستم سیاسی جامعه مسلط شوند.

گروهی دیگر معتقدند که بحرانهای سخت اقتصادی گاه به سقوط امت اسلامی در ورطه مشکلات پیچیده می‌انجامد و این امر به مستکبران فرصت می‌دهد تا با استفاده از اخلاقی که در نظم جامعه به وجود آورده‌اند، از مراکز حساس سوء استفاده و به درون امت نفوذ کنند؛ در حالی که اگر باب روابط باز باشد، با وضع ضوابط و شرایط مساوی در روابط، ضریب امکان سوء استفاده کاهش پیدا می‌کند و فرصت کمتری به چنگ دشمنان و پیگانگان داده می‌شود.

در باب اسلوب عمل سیاسی در میدان چالش نیز اختلاف نظر وجود دارد که آیا شیوه مدارا در پیش گرفته شود یا خشونت. و شیوه تغییر از درون نظام بیگانه و دشمن به کار بسته شود یا شیوه تغییر از بیرون (انقلاب)، به همین منوال، نگرش و تفکر توده مسلمان یا نخبگان و پیش‌قراولان جامعه اسلامی و عالمان و اندیشمندان مسلمان نسبت به مسایل اقتصادی و سیاسی متنوع و متفاوت است و این تنوع افکار، نشانه خروج از اطاعت امام یا خلیفه و یا ولی نیست؛ بلکه شکلی از شورای عامه و اختلاف سلیقه و یا نوعی رشد بخشیدن به مسؤولان از باب امر به معروف و نهی از منکر یا از باب پند دادن پیشوای مسلمانان در امور لازم است.

طرح این افکار متنوع در دایره مقرراتی که کیان اسلامی را از ناآرامی بیمه می‌کند و از سقوط تحت تأثیر هرج و مرجی که ممکن است مخالفت مغرضانه به دنبال داشته باشد و نیز از خطرات مخالفت به شیوه‌ای که در بعضی مراحل موجب ایجاد مشکل و نگرانی برای مردم شود، باز می‌دارد.

این امور بر مخالفان ایجاب می‌کند که مصالح و مفاسد حرکت در هر مسیری را بررسی و مطالعه کنند... در ضمن موضوع آزادی آرای سیاسی متنوع در جامعه اسلامی، می‌توانیم مسأله تنوع احزاب یا حرکت‌های اسلامی را مطرح کنیم که گاه در مبنا یا شیوه شرعی و یا در خط سیاسی اسلامی، اختلاف نظر دارند، چندان که به برنامه ریزی کاملی

نیاز است تا در سایه آن، احزاب و حرکتها بتوانند به شیوه‌ای سازمان یافته اهداف و آرمانهای خویش را ابراز کنند، زیرا این راه استوارترین و مطمئن‌ترین راه برای دست یابی ذهنیت توده مردم به حالت تثبیت سیاسی و تعیین وضعیت خویش نسبت به گرایش حزبی می باشد.

احزاب و حرکتهای اسلامی می توانند با انضباط بخشیدن به کار حزبی در چارچوب قوانین شرعی و با واقع نگری و توجه به شرایط زمانی اسلام و مسلمانان در انتخاب راهکار تغییر یا اصلاح فعالیت کنند بی آنکه به وحدت و پیوستگی امت در امور سرنوشت ساز و در برابر چالشهای خطرناک، آسیبی وارد شود.

اما درباره احزاب و سازمانهای غیر اسلامی باید گفت که از دیدگاه اسلام، اصل بر این است که این احزاب و سازمانها در محدوده دولت اسلامی نقشی نداشته باشند. زیرا اندیشه و قواعد و شیوه‌ای که آنان دارند به عنوان بدیل و جایگزین اسلام مطرح می باشد. بنا بر این آزاد گذاردن آنان در دست یابی به مناصب دولتی غیر طبیعی است، چرا که معنای این کار، آزادی بخشیدن برای اسقاط نظام اسلامی و تضعیف دعوت اسلامی و فرصت دادن به کافران و مستکبران برای نفوذ به درون امت اسلامی و پیاده کردن اصولی فکری و سیاسی خویش به شیوه‌ای قانونی است و این چیزی است که اساساً امکان ندارد که اسلام بدان اجازه دهد.

اما گاهی شرایط جامعه اسلامی به سبب فشارهای سنگینی که به آن وارد می شود، ایجاب می کند که در وضعی معین به این امر اجازه داده شود. و این امر زمانی است که رهبری اسلامی مصلحت را در این بیند که برای در امان ماندن از مشکلات بزرگی که فعالیت زیر زمینی یک حزب برای دولت اسلامی به وجود آورد، چنین فرصتی به آن حزب داده شود؛ زیرا فعالیت آشکار و قانونی خطر کمتری دارد و راه هموارتر و نزدیکتری برای نابود کردن تشکیلات نا سازگار و ستیزه جوست؛ چرا که پنهان و زیرزمینی بودن فعالیت یک حزب، کم و بیش بدان اهمیتی می بخشد و آن را از معرض چالشهای خط اسلامی دور می دارد و به این سبب، نیرو و دامنه آن را افزایش می دهد. در حالی که دادن فرصت فعالیت علنی و قانونی به آن، شیوه‌ای سنجیده و عاقلانه جهت

زمینه سازی ضعف یا سقوط آن است .

ما این مورد را در دایره ضرورت سیاسی ای ثبت می کنیم که گاه شرایط سخت و نگران کننده حکومت اسلامی، آن را ایجاب می کند. این حکم از باب اضطرار است و اضطرار عنوانی شرعی برای استثنا از قاعده است. این امر بر رهبری مسئولیت پذیر لازم می کند تا در طبیعت شرایط و ماهیت حزب مخالف دقت کند و ابزارهای مصونیت از آثار منفی سیاسی فکری و امنیتی آن را به طور دقیق مورد مطالعه و برنامه ریزی قرار دهد، زیرا خطا در چنین محاسباتی، مشکلات بزرگ و فراوانی را برای اسلام و مسلمانان به بار می آورد .

نقطه سوم: آیا اسلام به لحاظ شیوه حکومتی یا شریعت، یا شیوه سیاسی گزینش حاکم، یا خط حرکت سیاسی امت، دموکراتیک است؟ به عبارت دیگر آیا امت در این امور از آزادی برخوردار است؟

و اگر بخواهیم بین عناوین و مکاتب سیاسی موجود، برای اسلام عنوانی بیابیم، آیا دموکراسی می تواند عنوان کلی ای به شمار آید که بر تفکر سیاسی اسلام سایه افکننده است؟

پاسخ: ما بر آن نیستیم تا به طور دقیق و تفصیلی وارد تحلیل محتوای فکری اصطلاح دموکراسی شویم؛ زیرا این امر مناسب بحث در باره آزادی نیست؛ اما برآنیم تا در حدّ رابطه ای که دموکراسی با آزادی دارد از آن سخن به میان آوریم؛ چرا که دموکراسی به انسان آزادی می دهد تا در امور عام، اختیار تصمیم داشته باشد و تصمیم اکثریت، دارای مشروعیت باشد .

در این جا ملاحظه می کنیم که دموکراسی همیشه با محتوای آزادی سازگار نیست؛ زیرا این امکان وجود دارد که اکثریت مردم پیرو رأی و اندیشه ای شوند که آزادی فکری و فعالیت فردی انسانها را محدود و مقید کند. در بسیاری از نظامهای به اصطلاح دموکراتیک، مشاهده می کنیم که توده مردم تابع گرایشهایی هستند که به کاستن آزادیها و مقید کردن خواسته های مردم متعهدند؛ اما رویکردشان از این جهت با آزادی همخوانی دارد که حالتی غیر قابل پیش بینی و تابع سلیقه انسانهاست؛ بویژه اگر انسانها

گرایش خاصی نداشته باشند.

در برابر این پرسش درنگ می‌کنیم تا ببینیم که هر چند اسلام در بخشی از امور به امت آزادی انتخاب بخشیده است، اما این امر به معنای آن نیست که انسان دارای آزادی فردی مطلق باشد؛ بلکه این آزادی در محدوده اموری است که مضمون اندیشه اسلامی مجال آن را فراهم آورده است. مانند واگذاری امر انتخاب حاکم یا تعیین شیوه سیاسی به مردم و رجوع به آرای عمومی در جایی که اجتهادات گوناگون و آرای متنوع وجود دارد و راهی برای تعیین رأی نهایی مردم نیست. و همچنین انتخاب راهکارهای عملی در امور حیاتی، چنانکه در برخی از نظریات اسلامی می‌بینیم.

با توجه به آنچه گفته آمد، این ادعا که «امت منبع و مصدر قدرتهاست» به معنای مصطلح حکمه غیر دقیق به نظر می‌رسد؛ زیرا امت در مواردی که امری به تصمیم اوست بر اساس اکثریت و اجماع بر آمده از تصمیم شخصی افراد اقدام نمی‌کند؛ بلکه در چارچوبی که خداوند بر او واجب کرده است اقدام به اخذ تصمیم می‌کند. به این صورت که در باب محتوای انتخاب، اصول کلی‌ای وجود دارد که خداوند آن را تعیین کرده است؛ ولی در باب جزئیات و تفصیل آن اصول، انسان تصمیم می‌گیرد. مفهوم این سخن این است که اراده انسان از آزادی مطلق برخوردار نیست.

بنا بر این بررسی تفاوتها و اختلافات فکری نظام اسلامی و نظام دموکراسی ضروری می‌نماید. زیرا نظام اسلامی در تمام جزئیات مربوط به امور خصوصی و عمومی انسان - فرد و انسان - جامعه در درون چارچوبی مشخص قرار دارد. حتی هنگامی که مفهوم آزادی در نظام اسلامی مطرح می‌شود، مقصود از آن بالندگی قوانین شرعی و التزام به آن در شکل و محتواست. از این رو باید گفت که هیچ نظام دیگری، هرگز با نظام اسلامی مطابق نخواهد بود هر چند در ویژگیهایش، صورتی از صور یا عنوانی از عناوین اسلامی را وارد کند. چنانکه برخی عناوین مصرفی مانند «اسلام دموکراتیک» یا «اسلام سوسیالیست» یا «اسلام لیبرالیست» سر هم بسته‌اند، عناوینی که نشان می‌دهد بسیاری از مسلمانانی که آن را تبلیغ می‌کنند دچار عقده خود کم بینی هستند و به عقیده و التزام به اسلام دلگرم نیستند مگر آن که ویژگی اندیشه‌های مطرح شده در غرب را به اسلام

بیندند. اینان توجه ندارند که اسلام ویژگی‌های فلسفی - تشریحی و راهبردی خویش را دارد، همانگونه که گرایشهای فکری یا سیاسی دیگر نیز خصوصیات ویژه خود را دارا هستند. و آمیختن بین آنها یا نسبت دادن صفت یکی از آنها به دیگری، مخلوط کردن اموری است که به لحاظ اصول و یا فروع، مخالف یا متضاد یکدیگرند. این کار سوء استفاده از احساسات برای گرایش دادن آن به جریانی دینی یا غیر دینی و به نفع جریانی است که وانمود می‌شود جریان نخست به طریقی با آن همانند و همگون است.

اما نظام دموکراسی چارچوبی است که به سبب مجال‌گشایی برای جریانهای گوناگون می‌تواند در فرایند جایگزینی و بدیل‌پذیری، شکلهای حکومتی متنوع را در ساختار خویش بپذیرد؛ زیرا اکثریت‌گاه در مرحله‌ای به نظام اسلامی رأی می‌دهد و در مرحله‌ای ممکن است نظام مارکسیستی یا ملّی را برگزیند، که این امر تابع قدرت نفوذی است که هر کدام از این نظامها در ذهنیت مردم می‌یابند.

اما مسأله این است که درونمایه دموکراسی این است که مردم، منبع مشروعیت هر برنامه فکری یا قانونی هستند و هیچ منبع دیگری حتی خدا و پیامبر نیز سر چشمه مشروعیت نیست، چنان که نظامی هم که پایبند خدا و پیامبر است هم مشروعیت و قدرتش را از آرای اکثریتی می‌گیرد که آن را پذیرفته‌اند.

شاید بتوان گفت که این ویژگی روح نظام دموکراسی است که در همه اندام متحرک آن جریان دارد و نگرشهای مثبت و منفی نسبت به آن را رقم زده است. با توجه به این مطالب می‌توانیم بر این نکته تأکید کنیم که اسلام به لحاظ فکری و سیاسی و شیوه قانونگذاری (تشریح) با دموکراسی سازگار نیست. بویژه زمانی که دموکراسی - بنا به برخی از تجربه‌های خویش - به اکثریت حق وضع قانون ضد شرع اسلام را بدهد.

اما این، مانع از آن نمی‌شود که اسلام‌گرایان با نظام‌های دموکراتیک غیر اسلامی برخورد مثبت کنند. خصوصاً اگر کار به انتخاب یکی از دو نظام دموکراتیک و استبدادی بکشد باید راه هماهنگی با دموکراسی را برگزینند و استبداد را ردّ و محکوم کنند. زیرا در نظام دموکراتیک، اسلام‌گرایان می‌توانند در جهت دعوت انسان‌ها به اسلام و بازگرداندن اسلام به عرصه زندگی و گرد آوردن مردم به دور آن از آزادی‌های موجود

بهره گیرند، تا با این وسیله جایگاه اسلام را ارتقا بخشند و یا بتوانند با جلب رأی اکثریت قدرت کامل را به دست گیرند. در حالی که در نظام دیکتاتوری آزادی عمل چندانی در اختیار ندارند.

در عین حال باید تأکید کنم که معنای این تعامل و هماهنگی آن نیست که اسلام گرایان به لحاظ فکری یا عملی نظام دموکراتیک را بپذیرند و به رسمیت بشناسند بلکه مقصود این است که با واقعیت و فضای موجود هماهنگ باشند و از آزادی‌هایی که این نظام به حرکت‌های اسلامی - و البته به حرکت‌های غیر اسلامی نیز - می‌دهد بهره گیرند و در فضای آزاد وارد عرصه چالش شوند.

آری تفاوت بسیاری است بین اینکه واقعیت موجود را در نظامی که به لحاظ فکری یا شرعی باطل است به رسمیت بشناسی و بپذیری و بین اینکه به انگیزه کاستن از مشکلات فعالیت اسلامی تن به همزیستی با آن بدهی و بهترین از بین دو شر را برگزینی.

با این حال هنگامی که از مردود بودن تحمیل عنوان دموکراسی بر نظام سیاسی اسلام سخن می‌گوییم باید نکته حیاتی را در نظر داشته باشیم که واژه دموکراسی به سبب با خود داشتن برخی از نشانه‌ها و مفاهیم و ارزش‌های انسانی مانند احترام به نظر و شخصیت انسان‌ها و حرکت در مسیر عدالتی که به گونه‌ای شایسته و متوازن، انسان‌ها را در بر می‌گیرد و شناخت و بررسی آگاهانه و سنجیده مسایل و موضوعات و ایستادگی در برابر ظلم و خشونت‌هایی که نظام دیکتاتوری نماد آن است، - با صرف نظر از محتوای دقیق قانونی آن - به مفهومی اخلاقی و انسانی بدل شده است. از این رو باید در تعبیر خویش از دموکراسی دقت فراوان کنیم و تنها مبنای فکری آن را به لحاظ نظری رد کنیم نه آثار اخلاقی و انسانی آن را. تا اینکه در ذهنیت عامه نسبت به نگرش اخلاقی اسلام به موضوعی انسانی، در یافتن منفی به جای نماند.

نقطه چهارم: آیا در اسلام آزادی‌های فردی پذیرفته شده است تا انسان بتواند در سایه آن، بی هیچ قیدی - که به آزادی دیگران آسیب نرساند - در بر آوردن امیال و هوس‌ها و غرایز و آرزوهایش آزاد باشد؟

این سؤال است که پژوهشگران اسلامی هنگام مطالعه موضوع آزادی در اسلام با آن

روبه‌رو می‌شوند و شاید پس از موضوع آزادی فکری و آزادی سیاسی، این مهمترین پرسش است که رخ می‌نماید.

البته چه بسا برخی در این باره چنین ابراز نظر کنند که اسلام آزادی انسان-فرد را محترم نمی‌شمارد؛ زیرا در شؤون شخصی او و حتی در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و سلیقه و خواسته و رابطه‌اش با جنس مخالف دخالت می‌کند. دولت [اسلامی] بر این اساس به خود اجازه می‌دهد تا تجاوزکنندگان از این محدوده‌ها را سرکوب کند و در غیاب دولت، جامعه و ادار می‌شود تا تحت عنوان «امر به معروف و نهی از منکر» به این کار اقدام کند. عنوان امر به معروف و نهی از منکر سبب می‌شود تا انسان در جامعه اسلامی یا حکومت اسلامی همواره به سبب به جا آوردن خواسته شخصی خود که مورد رضایت اسلام نیست، از سرکوب جامعه یا قدرت، در حالت نگرانی و حیرت و بیم به سر برد.

اما مسأله این اندازه هم مصیبت بار نیست که اینان می‌پندارند، زیرا مسأله آزادی بر اساس نگرش کلی شرع به مصلحت شخصی انسان-فرد و به مصلحت جامعه که فعالیت فرد در دایره آن قرار دارد و همچنین بانگرش به ماهیت خود انسان تنظیم شده است. انسان موجودی صرفاً مادی و حیوانی نیست که تنها به دنبال بر آوردن خواسته‌های مادی و اشباع غرایز حیوانی‌اش باشد؛ بلکه در کنار این بعد، به لحاظ مفهوم انسانی اخلاق، موجودی اخلاقی است که خواسته‌های معنوی بزرگتری هم دارد؛ به گونه‌ای که نیازهای مادی و معنوی او در روند تکامل و پیوند ماده و معنا-به مفهوم انسانی‌اش- به هم می‌پیوندند.

با توجه به این مطلب باید تدبیری اندیشیده شود تا انسان از آسیب هوسها و امیال شرورانه و منحرفانه خویش که توازن خود و جامعه و حیات دیگران را به هم می‌زند، مصون بماند، درست همانطوری که از خطرهای دیگری که عناصر فشار خارجی از انسان گرفته تا حیوان و طبیعت او را تهدید می‌کند، مورد حمایت قرار می‌گیرد.

به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که در شرع اسلام بعد فردی انسان در کنار بعد اجتماعی آن لحاظ شده است؛ زیرا مسأله، این است که انسانیت انسان با التزام به شرع و عملی

ساختن آن، مصون و محترم باشد.

بر همین منوال، اسلام شراب و قمار و دزدی و زنا و تجاوز به حقوق انسانها و خوردن گوشت مردار و خوک و بلعیدن باطلانه اموال مردم و کشتن ناحق انسانها و خیانت و غیبت و سخن چینی و دروغ و دیگر حرامهایی را که علاوه بر بعد فردی، طبیعت و بعد اجتماعی هم دارند، حرام کرده است. زیرا شرع اسلام با در نظر گرفتن کامل و جامع مصلح انسانی، این امور را برای جسم و روح و زندگی اجتماعی - که متولیان جوامع را وامی دارد تا برای باز داشتن انسان از آسیب رساندن به خویش، دخالت کنند - زیانبار تشخیص داده است. و دادن آزادی مطلق در انجام این امور به معنای تبدیل انسان به عنصریست عقل و کج مدار و بیمارتن و ستیزه جو و خود محور است و این حالت در زندگی فردی و اجتماعی او، آثار منفی به جای می گذارد.

بنا بر این چنین نیست که اسلام خواسته باشد تا نظام اسلامی حالت سیطره و سرکوب را بر انسان تحمیل کند؛ بلکه مسأله، مسأله مراقبت و حفاظت حیات انسان از ابعاد گوناگون است، تاجایی که از نظر اسلام، انسان همانگونه که آزاد نیست تا به دیگر انسانها و شئون عمومی آسیب برساند، آزاد نیست که به خود ضرر بزند. زیرا او بنده خداست و روا نیست جز به اذن خدا حتی با خود کار می کند، چرا که هم جسم و هم روح او از آن خداست.

اما معنای این پیشگیری حتمی که با به اجرا گذاشتن قانون اسلامی در باره فرد و جامعه انجام می شود، آن نیست که اراده انسان از او ربوده شده و او تبدیل به شیء جامدی شود که نظام، حرکتش می دهد و قدرت، اداره اش می نماید و جامعه، سرکوبش می کند. انسان در نظام اسلامی در همه اموری که سبب ارتقای شخصیت انسانی اش می شود و نیروهایش را شکوفا می کند و آفاق فکرش را گسترش می دهد، آزاد است به شرط آنکه این امور حرام نباشند.

حتی می تواند زمانی که حکومت، قدرتش را علیه انسانها به کارگیرد، از آن سرپیچی کند تا بتواند یا انحرافش را اصلاح کند یا آن را به ورطه سقوط بکشد و حکومت دیگری را جایگزین کند؛ زیرا حاکم ستمگر شایسته اطاعت نیست و اساساً قدرت

منحرف حق سلطه ندارد.

به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که نظام اسلامی در میان نظامهای دینی که اقدام به تنظیم و برنامه ریزی زندگی انسان در دایره مصلحت فرد و جامعه می‌کنند و انسانها را وادار به التزام به مقررات نظام می‌نمایند و در جای مناسب از قدرت خویش بهره می‌گیرند، استثنا نیست.

همچنانکه قوانین مدنی غیر اسلامی، مواد مخدر را تحریم می‌کند و با قدرت تمام، تجارت و داد و ستد آن را سرکوب می‌کند، اسلام هم علاوه بر این امور، شراب را حرام کرده است؛ زیرا همانگونه که جسم انسان را محترم شمرده، عقل او را نیز محترم می‌دارد. اگر برخی از محدودیت آزادی عمل فردی انسان نگرانند، باید به آنان متذکر شد که در مسأله فرقی بین محدود کردن آزادی انسان در امور مربوط به دیگران (مانند مواد مخدر) و بین محدود کردن آزادی او در امور شخصی (مانند شراب) نیست. یعنی اگر تحریم شراب را توهین به آزادی فردی انسان دانستید، باید تحریم موارد مخدر را نیز توهین به آزادی فردی انسان بدانید. زیرا در هر دو حال تفاوتی در نگرش فرد به مشکل خویش وجود ندارد.

اگر هم معتقدند که آزادی باید در دایره مسؤولیت باشد، می‌گوییم که در این صورت، آزادی باید در زندگی فرد جامعه در حجم و ابعاد این مسؤولیت وارد شود.

در این حال باید توضیح دهیم که بحران آزادی چه در زمینه زندگی فردی یا اجتماعی، بی‌معناست و همانگونه که تنگ کردن آزادی فردی مشکل آفرین است، وا گذاشتن انسان به حال خود - چندان که به حیات خویش آسیب برساند - نیز مشکل آفرین است. زیرا گاه آزاد گذاشتن فرد برای از بین بردن سلامتی یا ثروت یا نابودی خود، بسی ستمکارانه‌تر از تحمیل محدودیت و منع او از آزادی در این امور است.

«محرّمات» جزئی از نظام قانونی اسلام است که بر مبنای فکری و انسانی پایه‌گذاری شده است، و همانند واجبات و مستحبات و مکروهات و مباحات، از مفاهیم قرآنی‌ای برگرفته شده است که خداوند - پروردگار انسان - با ملاحظه مصلحت حقیقی انسان در وحی خویش فرو فرستاده است.

اگر برخی از جریانهای فکری، بعضی از برنامه‌ها و قوانین اسلام را مورد نقد و اعتراض قرار می‌دهند، اسلام نیز در موارد دیگر، مفاهیم فکری آنان را به باد انتقاد می‌گیرد؛ زیرا مسأله ما، بحث در موضوع خاستگاه و مبدأ [فلسفی] آن نیست بلکه مسأله نگرش به مصلحت انسان در درون مرزهای برخورداری انسان از آزادی در عرصه حیات است.

شاید نگرش عامه انسان‌ها نسبت به تجربه آزادی مطلق انسانها که با زیر پا گذاشتن مطلق ارزشهای اخلاقی و انسانی همراه است، ما را به این نتیجه برساند که زیانی که انسان از ابعاد منفی آزادی می‌بیند، بیشتر از سودی است که از ابعاد مثبت آن می‌برد. باری آنچه گفته آمد، برخی از نقاط ابهام و اشکالاتی بود که پیرامون مسأله آزادی در اسلام وجود دارد و اضافه بر آن، نقد مفهوم دموکراسی از دیدگاهی اسلامی. ما فکر می‌کنیم که مسأله «آزادی در اسلام» همچنان نیازمند بحث دقیق و مباحثه موضوعی و آرام است تا این نظریه بر اساس مفاهیم روشن کتاب خدا و سنت پیامبر تنظیم گردد.

پی نوشتها:

- ۱- بقره، ۱۹۳.
- ۲- انبیاء، ۱۸.
- ۳- دخان، ۳۸-۳۹.
- ۴- بقره، ۲۵۶.
- ۵- یونس، ۹۹.
- ۶- کهف، ۲۹.
- ۷- همان.